محمودخان صبا، جد پدری پدرام صبا

استنساخ، اثر محمودخان صبا

از غفلت‌ها در مورد شناخت آثار محمودخان تا نمایش آثار ایشان در موزه کاخ گلستان در گفت‌وگوی «جوان» با پدرام صبا

نخستین نقاشی سبک مدرن دنیا اثر جدم صبا بود

سمانه صادقی

بسیاری هنر مدرنیسم را محصول فعالیت هنرمندان غربی می‌دانند و با شنیدن واژه مدرنیسم لیست بلند بالایی از هنرمندان غربی نظیر مونه، وانگوگ، پیکاسو و... در ذهنشان نقش می‌بندد، اما جالب است بدانید که اولین جرقه‌های مدرنیستی در آثار یک هنرمند ایرانی به نام محمودخان ملک‌الشعرای صبا زده شده ولی از آنجا که همیشه نسبت به هنرمندان ما کم‌لطفی می‌شود، آنچنان که باید کسی محمودخان را نمی‌شناسد. برای آشنایی بیشتر با محمودخان صبا و آثارش ساعاتی را پای صحبت‌های آقای پدرام صبا نواده وی نشستیم.

در ابتدا برای آشنایی بیشتر مختصری از بیوگرافی محمودخان ملک‌الشعرا صبا را بیان بفرمایید؟

محمودخان ملک‌الشعرا صبا به سال ۱۲۲۸ ه.ق در تهران متولد شد. او فرزند محمدحسین‌خان عندلیب و نوه فتحعلی‌خان صبا بود و مانند پدر و جد خویش مقام ملک‌الشعرایی داشت. محمودخان به اتفاق برادر خود محمدخان معروف به ندیم باشی و متخلص به خجسته علوم ادب و تفسیر و ریاضیات و حکمت را به قدر کفاف در نزد محمد قاسم‌خان فروغ که از ادبا و فضلای بنام خانواده صباست آموخت. از همان اوایل جوانی به تحصیل علم و کمال پرداخت و در رشته‌های ادبیات، ریاضیات، هیئت، عرفان و تاریخ شهرت خاصی پیدا کرد. در ورای این یادگیری‌ها به هنر مورد علاقه و باطنی‌اش که دیوانه‌وار آن را می‌پرستید، نقاشی و تصویرسازی هم روی آورد و در اندک زمان شهره خاص و عام گردید.

نام فامیلشان صبا بوده؟

قدیم‌ها اصلاً اسم فامیل نبوده. بعدها مرسوم شد که شناسنامه تهیه شود و قرار شد همه افراد نام فامیل داشته باشند. تخلص شعری فتحعلی‌خان (پدربزرگ محمودخان)، صبا بود. از همین روی نام فامیل ما صبا انتخاب شد.

عنوان ملک‌الشعرایی را چطور به دست آورده بود؟

از آنجایی که فتحعلی‌خان صبا خودش ملک‌الشعرای دربار فتحعلی‌شاه بود این لقب پس از او به پسرش محمدحسین‌خان (پدر محمودخان) که او هم شاعر بود رسید. طبع شعری محمودخان هم باعث شد این لقب را به او بدهند.

بیشتر در چه سبکی شعر می‌گفتند؟ غزل یا قصیده؟

محمود خان در تمام سبک‌های شعری مهارت داشت و اشعاری هم در این سبک‌ها موجود دارد ولی تخصص اصلی‌اش در قصیده سرایی بود. دیوان محمودخان در حدود ۲۲۵۰ بیت شعر دارد که شامل قصیده، ترکیب‌بند، قطعه و غزل است. همانطور که گفتم زیاد علاقه به شعر گفتن نداشته و بیشتر علاقه‌اش به هنر و خواندن و مطالعه کردن و دانستن علوم مختلف بوده است. وی در قصیده سرایی طرز استادان خراسان قبل از مغول را تطبع کرد. اشعارش شیوه و لطف خاصی داشت و می‌توان گفت در میان گویندگان معاصر خود که اغلب از شاگردان مکتب بازگشت ادبی بودند او نزدیک‌ترین سخنور به سبک عنصری، فرخی، منوچهری و معزی است. از اشعار و قصاید وی پیداست که با زیبایی‌های طبیعت مأنوس بوده و به سبب داشتن فکر شاعرانه، چشم هنرجو و زیباپرست در برابر زیبایی های عالم حیران می گشته است و زیبایی‌های طبیعت را خوب می‌توانسته ببیند و جذب کند:

نوبهار آمد با فرهی و زیبایی رخ برافروخته از تازگی و برنایی

ولی مهم‌تر از همه این موارد آثار نقاشی و آبرنگ محمودخان است. باید گفت در اغلب آثار محمودخان کلیه ویژگی‌های مدرنیسم نظیر ذهن گرایی، توجه به ساختار و دوری از روایتگری ساری آن عصر وجود دارد. به قول آقای یحیی ذکاء «اگر سبک نقاشی ابوالحسن خان غفاری (صنیع الملک) و محمودخان در ایران ادامه و تکامل می یافت و به‌وسیله شیوه‌ای که کمال الملک معمول کرد معدوم و مهجور نمی ماند. اکنون نقاشان ایرانی، مکتب مشخص و اصیل و شناخته شده ای داشتند و هنر نقاشی ایران را بر پایه هنر ملی گامی چند پیش رانده بودند.»

شما از چه زمانی با ایشان و آثارشان آشنا شدید؟

از کودکی و از زمانی که به یاد دارم در خانواده از محمودخان صحبت بوده و از همان دوران مرا برای دیدن آثار ایشان به کاخ گلستان می‌بردند. حتی پدرم اشعاری از ایشان را در خانه همیشه می‌خواند و تابلوهایی از وی را در منزل داشتیم و از طرفی برادر دیگرم خودش نقاش بود و صحبت از هنر همیشه در خانواده ما بوده است. البته در خانواده ما به غیر از محمود خان هنرمندهای دیگری هم ظهور کردند که مهم‌ترین آنها ابوالحسن خان صباست که در موسیقی واقعاً استاد بود و همه اساتید بزرگ شاگردان وی هستند.

نسبتشان با شما چه بود؟

ایشان پسرعموی پدر من هستند.

محمودخان عمدتاً در آثارش چشم‌اندازهای شهری را به تصویر می‌کشیدند.

بله. موضوع بسیاری از نقاشی‌هایش عبارتند از باغ‌ها، ساختمان‌ها، خیابان‌های شهر تهران، در تصاویر دقیق و مستندی که از کاخ‌های سلطنتی کشیده است توانایی خود را در کار بست قواعد پرسپکتیو و بازنمایی نور نشان داده. یعنی نورشناسی را در نقاشی خوب می‌شناخته و پرسپکتیو را و این به دلیل دانستن ریاضی است.

یعنی به علوم مختلف...

یعنی پرسپکتیو هندسی را خیلی خوب و دقیق می‌دانسته. این را هر نقاشی نمی‌داند. طرز رنگ‌آمیزی و اسلوب پردازی نقطه‌ای او نیز تازگی داشت.

می‌توان وی را پیشگام نقاشی نوگرای معاصر ایران دانست؟

بله. اوج خلاقیت و نوجویی او را در یک پرده رنگ و روغنی با عنوان استنساخ می‌توان دید. این پرده مشهور و شگفت‌انگیز در سال ۱۲۷۵ ه.ق. (۱۸۵۸ م) و سه سال قبل از وفات محمود خان اجرا شده. در این اثر نهایت جست‌وجوگری و نوپردازی مغز این مرد را می‌توان مشاهده کرد. در اینجا شعور هنری محمودخان با ابتکارات و تدابیری چون هنری کردن، ساده‌سازی صور طبیعی، اغراق در شکل‌های نور و سایه، تلفیق عناصر دوبعدی و سه بعدی، اجتناب از هرگونه ریزه‌کاری غیر لازم مجال بروز می‌یابد. بی‌شک این نقاشی کاری تازه و یکتا در آن روزگار بوده و تردیدی در این موضوع نیست، حتی می‌توان این اثر را چون پیش نمونه‌ای برای نقاشی نوگرایی معاصر ایران دانست.

چطور؟

شکل‌های درون تصویر به دقت در قالب‌های هندسی، تحلیل و تبیین یافته‌اند و شکل نوینی از فضا را تعریف می‌کنند که تا آن زمان در تصاویر کم نظیر بوده است و باید توجه کنید که این اتفاق ۲۰ سال بعد در آثار اروپاییان افتاده است، البته چندتا از این تابلو آبرنگ کشیده و بالاخره آخرش یکدانه بزرگ به صورت رنگ و روغن کشیده و همین کاملاً می‌رساند که او در پی به تصویر کشیدن این تابلو به دنبال یک چیزهایی می‌گشته و در حال جست‌وجو گری بوده است.

این اثر در کجا نگهداری می‌شود؟

تابلوی نامبرده و نیز طرح اولیه آن در موزه کاخ گلستان تهران نگهداری می‌شود، البته نمونه آبرنگی از این تابلو معروف در منزل ما موجود است.

از دیگر ویژگی های خاص تابلوی استنساخ به چه مواردی می‌توان اشاره کرد؟

اولین مسئله‌ای که در تابلوی استنساخ توجه آدمی را به خود جلب می‌کند فیگور سمت راست تابلو است. فیگور در منطقه تقسیم طلایی قرار دارد و سر آن نیز تا حد زیادی به نقطه طلایی نزدیک است و نور این منطقه بیشتر از همه تابلو است. جهت نگاه و حالت بینی به سمت فیگور دومی است. این ناحیه بعد از فیگور اول نورانی‌ترین قسمت تابلو است. نقاش فیگور دوم را ماهرانه در منطقه تقسیم طلایی قرار داده است تا چشم بیننده را با شمع به سمت پایین تابلو یعنی چپق هدایت کند. اصلی‌ترین قسمت این اثر مثلثی است که بین دو خط طلایی کادر تشکیل شده است.

در مقایسه تابلو با سبک‌های هنری نقاشی به چه نکاتی می‌توان اشاره کرد؟

در مقایسه تابلو با سبک اکسپرسیونیسم می‌توان گفت با توجه به آنچه درباره اغراق در فرم‌ها، نور شدید درون تابلو و سایه‌های تیره پرده استنساخ گفتیم در فرم بینی، گونه‌ها و ریش و شانه‌ها به گونه‌ای غیر واقعی و با زوایایی به سلیقه نقاش به تصویر درآمده است و در چهره محمدقاسم‌خان کنتراست شدیدی وجود دارد که حالت ترسناکی را به بیننده القا می‌کند و تا حدی مانند صورت‌های زشت و هولناک آثار انسر می‌باشد، البته با درجه‌ای بسیار متفاوت از آن سادگی. اغراق، تغییر و دو بعدی نمودن صور طبیعی از شگردهای اکسپرسیونیست‌هاست که در این تصویر در حد بسیار استادانه‌ای به کار گرفته شده است، البته می‌دانیم سادگی دو بعد نمایی و خطوط کناره‌نما از خصوصیات بارز و همیشگی نگارگری ایرانی است. در مقایسه تابلو با سبک سوررئالیسم باید گفت: در سبک سوررئالیسم خط‌ها و شکل‌های رنگی تحت تأثیر انگیزش‌های درونی به گونه‌ای ترکیب می‌شوند که تصویرهای ذهنی را تداعی کنند و تلفیقی از امور معقول و غیرمعقول هستند. در تابلوی استنساخ هم ما جنبه‌های غیرمعقول داریم که هنرمند با توجه به ذهنیت و انگیزه درونی آنها را تغییر داده و در تصویر آورده است که از آن جمله می‌توان به برخورد نور به چهره محمدقاسم خان کاتب که نوایی نورانی ایجاد کرده اشاره کرد در حالی که باید قسمت بیشتری از چهره نورانی به نظر می‌آمد. کلاه نیز به شکل غیرواقعی در نور غرق شده و تیرگی کمی در حاشیه آن به حالت پرداز پراکنده است. سایه کلاه محمد حسن خان با توجه به زاویه تابش نور نباید روی چهره ایجاد می‌شد از طرفی تعجبی که در چهره‌ها وجود دارد را در آثار نقاشانی چون دالی در حد بسیار هولناک می‌بینیم. در قسمت دیگر قیچی بی‌هیچ سنخیتی در پایین تصویر قرار گرفته است. در صورتی که نیازی به آن در این فضا وجود ندارد، حتی سایه قیچی هم به حالتی غیرواقعی کشیده شده و کمی از سطح زمین بالاتر به نظر می‌آید. دیگر اینکه سایه چپق که اصلاً نمی‌بایست در این قسمت روی کتاب و بدن محمدحسن خان قرار داشته باشد موجود است در حالی که باید در قسمت جلوی تصویر و تقریباً موازی با کتاب‌ها قرار می‌گرفت.

> باید گفت در اغلب آثار محمود خان کلیه ویژگی‌های مدرنیسم نظیر ذهن‌گرایی، توجه به ساختار و دوری از روایتگری ساری آن عصر وجود دارد. به قول آقای یحیی ذکاء «اگر سبک نقاشی ابوالحسن خان غفاری (صنیع الملک) و محمودخان در ایران ادامه و تکامل می یافت و به‌وسیله شیوه‌ای که کمال الملک معمول کرد معدوم و مهجور نمی ماند. اکنون نقاشان ایرانی، مکتب مشخص و اصیل و شناخته شده ای داشتند و هنر نقاشی ایران را بر پایه هنر ملی گامی چند پیش رانده بودند»

گلاب دره، اثر محمودخان صبا

باغ کاخ گلستان و باغبان فرنگی، اثر محمودخان صبا

تالار دربار، اثر محمودخان صبا

سایه ظرف درون طاقچه با توجه به روشنایی سمت چپ و سایه‌ای که در پشت آن ظرف ایجاد شده باید روی دیوار با حالتی تیره قرار داشته باشد که ذهنیت هنرمند برای رسیدن به ترکیب سایه را حذف کرده است.

چقدر در دنیا محمودخان را به خاطر آثار و نوآوری هایش در نقاشی‌اش می‌شناسند.

والله به آن حدی که حق این آدم بوده اسمی از وی نبرده‌اند. در حالی که محمودخان به ذکاوت باطنی خود به اختراع مکتب جدید و نوخواسته‌ای موفق گردید که اعقاب اروپایی وی سالیانی بعد، از او کورسویی پیدا کرده و شیوه هایی را پدید آوردند و در آن شیوه‌ها شهره عالم گشتند. آنهایی که توانستند قسمتی از هنرش را بگیرند الان در تاریخ هنر اروپا نام‌های بزرگی را دارند. تابلو استنساخ که با ابتکار خاص و قدرت خلاقه پرتوان به نقش درآمده است موید این افتخار است؛ افتخاری که او را یکی از بنیانگذاران اولیه شیوه سوررئالیسم می‌توان به‌شمار آورد. جالب است بدانید زمانی که محمودخان تابلوی «باغ کاخ گلستان و باغبان فرنگی» را می‌کشیده هنوز کسی چیزی از نقاشی امپرسیونیستی نشنیده بوده است.

با توجه به بدیع و خاص بودن این اثر هنرشناسان اروپایی چه واکنشی داشتند؟

در سال ۱۹۳۱ م این اثر برای نمایش به لندن برده می‌شود و مورد تحسین هنرشناسان و اساتید آنجا قرار می‌گیرد اما زمانی که متوجه می‌شوند تاریخی که این اثر کشیده شده خیلی قبل‌تر از زمانی است که اساتید خودشان به این شیوه کار کرده اند مات و مبهوت می‌مانند و ابتکار و شیوه این هنرمند ایرانی را تحسین می‌کنند، به طوری که قدرت علم این نقاش ایرانی مدت‌ها مورد بحث مجالس هنری آنها می‌شود.

پدرتان از ایشان خاطره ای دارند؟

پدرم پدربزرگش را دیده بود و از آنجایی که پدرم شاگرد دارالفنون بود و زبان فرانسه خوب می‌دانستند تعریف می‌کردند که محمودخان نزد ایشان زبان فرانسه می‌خوانده! توجه کنید محمودخان در زمانی که سنش زیاد بوده نزد نوه‌اش زبان فرانسه می‌خوانده!

پس می‌توان گفت استارت اولیه شیوه مدرن را محمودخان زده و اروپایی‌ها بعدها به این شیوه دست پیدا کرده‌اند؟

بله، حتی نقاشی‌هایی که به صورت نقطه‌پرداز انجام داده با نقطه‌های بزرگ‌تر که هر کدام‌شان در حد یک سطح کوچک به حساب می‌آمده که در اروپا بعدها مثلاً روسو به این گونه کار کرده یا مثلاً وانگوگ که این سطوح نقطه‌ای را بزرگ‌تر کرده و به صورت خطی درآورده است. جالب است بدانید که محمودخان تابلویی دارد به نام گلاب دره که در این اثر می‌توانید آثار چند تن از نقاشان اروپایی را مشاهده کنید.

با همین تکنیک نقطه؟

بله، هم به اکسپرسیونیست‌هاست و هم به شیوه سوررئالیسم که بعدها اروپایی‌ها به این شیوه‌ها کار انجام داده‌اند، البته یک مقداری هم در آنجا کار به این شیوه‌ها شروع شده بود ولی محمودخان اطلاعی از آثار آنها نداشته و هرگز به اروپا هم سفری نداشته است. علاوه بر این آثار، آثاری دارد که به‌صورت پاپیه ماشه است و روی مقوا انجام شده و همین قلمدان‌هاست. ایشان نقاشی‌هایی دارد که روی مقوا با رنگ و روغن انجام شده که بعد جلا هم داده شده است، الان چندتا از این قلمدان‌ها در موزه ملک موجود است و یکی هم در منزل بنده است. آثاری هم دارد که از نظر لباس‌شناسی و از جهت مردم‌شناسی با اهمیت است و لباس‌های مردم آن دوره را نشان می‌دهد که مثلاً مرغ‌فروش چطور مرغ می‌فروخته و لباسش چگونه بوده است.

به نظرتان ایشان چقدر در جامعه شناخته شده است؟

خیلی روی آثار محمودخان تبلیغ نشده است.

فکر می‌کنید چرا در مورد شناخت آثار محمودخان غفلت شده؟

برای اینکه فامیل ما زیاد اهل گفتن و نوشتن نیست و تا به حال مقالات و چیزهایی هم که نوشته شده از محمودخان به وسیله افراد دیگری نوشته شده است، البته نه اینکه به آثار ایشان علاقه نداشته باشیم، منتها اگر فردی خودش در مورد پدر یا پدربزرگش بگوید ممکن است بعضی فکر کنند که این فرد حالا می‌خواهد برای فامیلش تبلیغ بکند. بر این اساس چیزی نمی‌گوییم اما اینکه او واقعاً آدم برجسته‌ای بود را تاریخ خودش نشان می‌دهد.

در دوره‌های گذشته چطور در مورد ایشان تبلیغی نشده بود؟

اساتید هنر خیلی خوب ایشان را می‌شناسند، ولی اینها اشخاص خاصی هستند که در رشته هنر تحصیل کرده‌اند و نقاش هستند و از روی علاقه می‌خواهند بدانند نقاش‌های پیشین چه کارهایی انجام داده و چه ابتکاراتی داشته‌اند. در حال حاضر معروف‌ترین نقاش ایران را کمال‌الملک می‌دانند که بعد از محمودخان آمد و در دوره پهلوی اول هم حضور داشت. کمال‌الملک را هم بیشتر به خاطر شخصیت برجسته‌اش و همتی که با آن توانست یک مدرسه نقاشی تأسیس و شاگردانی تربیت کند و به فرنگ برود، می‌شناسند. از شاگردان وی می‌توان به آقایان مرحوم آشتیانی و همایون شیخ و اولیاء و ابوالحسن صدیقی اشاره کرد اما باید توجه داشته باشید که در دوره محمودخان مدرسه هنری وجود نداشته و از طرفی وضع جامعه به گونه‌ای نبوده که مردم به هنر توجه داشته باشند و عشق به هنر هنرمندان را در آن دوره به هنر وامی‌داشته است.

چرا به هنرمندان خارجی توجه بیشتری می‌شود و هنرجویان اغلب آنها و آثارشان را می‌شناسند؟

برای اینکه بیشتر روی هنرمندان غربی و آثارشان تبلیغ شده در حالی که درباره معرفی هنرمندان ایرانی کاری نشده است، اما در مورد کم کاری‌هایی که در این زمینه می‌شود باید بگوییم تقصیر خود معلمان و استادان هنر است که باید بروند و در این زمینه مطالعه کرده و بعد به شاگردان خود بیاموزند. علاوه بر آن هنرجویان را باید تشویق کنند که به دیدن موزه‌ها بروند و آثار را ببینند. استاد خودش خارج از مراحل تدریس در دانشکده باید مطالعه هم داشته باشد و بداند پیشینه کشورش چه بوده است.

چرا؟

برای اینکه وضع اجتماعی در کشور ما به گونه‌ای بوده که مردم آنطور که باید علاقه‌مند به هنر نبوده‌اند و تا همین چند سال پیش اگر شما وارد یک خانه می‌شدید یک عدد تابلوی نقاشی به دیوارهایش نبود، البته امروزه در اثر اینکه مردم مطالعه بیشتری کرده‌اند و عده‌ای هم به دانشکده‌های هنر رفته‌اند و نقاشی آموخته‌اند بر تعداد نقاشان ما افزوده شده و علاقه بیشتری به هنر نشان می‌دهند در کل اینها بر مردم اثر گذاشته است به همین خاطر امروزه در هر خانه‌ای چند تا تابلوی نقاشی به دیوارها وجود دارد.

چرا به دانشجو هنر ما تلقین می‌شود و در ذهنش جا می‌افتد که هنر نوگرا در اروپا توسط این هنرمندان شکل گرفته و ما همیشه باید به دست آنها نگاه کنیم برای اینکه هنر را بشناسیم؟

برای اینکه روی این مسئله کار و تبلیغ شده و کتاب‌ها نوشته شده و آثار هنرمندان غربی مرتب در کتب چاپ شده ولی آثار هنرمندان ما چاپ نشده. اصلاً ببینید چقدر کارت پستال، چقدر کتاب در رابطه با پیکاسو هست ولی اینجا این‌طور نیست. همین موزه هنرهای معاصر یا کاخ گلستان که بروید اگر بگویید چند تا کارت پستال از محمودخان ملک‌الشعرا یا هر نقاش دیگری می‌خواهم، خواهند دید که اصلاً وجود ندارد، برای اینکه متولیان هنری این کارها را انجام نمی‌دهند و من نمی‌دانم چرا. در هیچ دوره‌ای این کارها انجام نشده و خب وقتی این کارها نشود و یک آدمی را خوب معرفی نکنند مردمی که این هنرمند را نمی‌شناسند، چطور و از کجا باید با آثار و این هنرمند آشنا شود. مردم باید در رابطه با هنرمندان شان آثار ببینند و کتاب بخوانند تا بتوانند بفهمند که هنرمندانشان چه کسانی بوده‌اند. ایران یک کشور باستانی است و آدم‌های برجسته‌ای در ایران بوده‌اند. در دوره صفوی ما نقاشانی مانند رضا عباسی داشتیم که آثار فوق‌العاده‌ای از خود به‌جا گذاشته‌اند، البته نقاشان دیگری هم بودند که آثار ارزشمندی از خود به‌جا گذاشته‌اند اما فاصله زمانی میان رضا عباسی و محمودخان را می‌توان مانند یک کمان به هم متصل کرد، مثلاً اگر تا آن زمان برای به تصویر کشیدن ریش یک فرد باید هنرمند دانه‌دانه ریش‌های سوژه را می‌کشید اما محمودخان مبدع این است که با گذاشتن یک تاش رنگ سیاه در تابلوی استنساخ ریش افراد را به تصویر کشیده است.

نقش مدرسین دانشکده‌های هنری در معرفی افرادی نظیر محمودخان چیست؟

اساتید برخی‌شان خیلی نسبت به محمودخان مطالعه دارند، مثل آقای مهدی حسینی یا محمدجعفر محجوب که نویسنده است اما...

تصور نمی‌کنید چون برای برخی از اساتید دانشگاه‌های ما جاافتاده که هنر برتر هنر غربی است، هنرجوی ما هم بیشتر گرایش به هنر غرب پیدا می‌کند؟

بله و علتش هم این است که در کتب هنری که از غرب می‌آید، غربی‌ها از هنر خودشان می‌نویسند و چیزی از هنر ما نمی‌نویسند.

و استاد نقاشی دانشکده‌های ما هم تصور می‌کنند آنها در هنر کامل‌ترین هستند؟

برای اینکه تاریخ این طور نوشته است، اما در مورد مثلاً محمودخان نوشته نشده به همین خاطر حقش از بین رفته است. در کل حق ما را نمی‌دهند چرا؟ چون ما در نظرشان ضعیف‌تریم! شما ببینید در تاریخ هنر شاهد حضور نقاشان فرانسوی، ایتالیایی و آلمانی و... هستید اما شده اسمی از کشور چین که تمدنی کهن دارد یا کشور خودمان را ببینید. آیا از این کشورها در تاریخ هنر کسی نبوده که اسمش برده شود. حال نمی‌خواهم فقط از نقاشی بگویم، اما ما هنرمندانی داشته‌ایم مثل سعدی و فردوسی که چیزی کمتر از هنرمندان غربی ندارند که اسمشان در تاریخ بماند، حالا اینها در زمینه ادبیات و آنها در زمینه هنرهای تجسمی. هر کشوری در یک راهی پیش می‌رود، مثلاً فرانسه در هنر نقاشی خبره شده و نقاشان بزرگ از فرانسه به دنیا معرفی شده‌اند. ایتالیا از نظر مجسمه‌سازی و انگلستان از نظر هنر تئاتر و کشور ما از نظر هنر شعر و ادبیات پیشرو بوده‌اند. ما هنرمندانی داریم مثل فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی، رودکی و... که هر کدام اینها واقعاً مغزهای عجیب روزگار بوده‌اند و نمی‌شود همین طور به راحتی از کنارشان گذشت اما چون تاریخ را غربی‌ها نوشته‌اند، سعی کرده‌اند هنر خودشان را معرفی کنند.

همیشه سعی شده که گفته شود هنر برتر هنر غرب است و شرق چیزی برای عرضه ندارد؟

بله می‌بینید که چطور در این زمینه‌ها به ما ظلم می‌شود. حال چیز دیگری بگویم خارج از این مسائل هنری. برای فتح کردن قله اورست عده‌ای کوهنورد اروپایی هر ساله برای کوهنوردی و مطالعه به این کوه می‌رفتند و قله را فتح می‌کردند. هر بار این کوهنوردان اروپایی از جوانان هندی کوهنورد برای راهنمایی استفاده می‌کردند و بارهای‌شان را روی کول آنها می‌گذاشتند و خودشان با لباس‌های صحیح و کفش‌های مناسب به کوهنوردی می‌پرداختند، در حالی که آن جوان هندی هیچ‌کدام از اینها را نداشت و بارهای اینها را هم حمل می‌کرد در حالی که جوان هندی راهنما بود و دانایی‌اش در برابر آنها بیشتر بود. اروپاییان قله را فتح می‌کردند و اسمشان در تاریخ کوهنوردی ثبت می‌شد ولی یک اسم از آن جوان هندی نبرده‌اند! در حالی که آن هندی تا همان جایی که اروپایی‌ها رفته‌بودند رفته بود، به‌علاوه او کفش و لباس قشنگ و محکم آنها را هم نداشت و بارهای آنها را هم حمل کرده بود.

در واقع دستی هست که در دنیا دارد...

همین است دیگر، حالا در مورد هنر و نقاشی و نقاشان هم همین طور است. محمودخان اگر ایرانی نبود و یک فرانسوی یا ایتالیایی یا انگلیسی یا آلمانی بود، الان شهرت حیرت‌آوری داشت. اما خب ایرانی است... مثل همان هندی که در کوهنوردی مثال زدم، از همه آنها مقامش بیشتر است ولی اسم او را نمی‌برند، چون او آدم پستی نسبت به خودشان است.

از زمانی که هنر مدرن در ایران شکل گرفت، چرا هنرمندان ما کمترین توجه را به هنر خودمان داشتند و تنها توجه‌شان به هنر غرب و شناخت تکنیک‌های غربی بوده است؟

برای اینکه برخی از کسانی که ما هنرمند می‌دانیم آن طور که باید استعداد هنری ندارند. باید یک قوه ایجاد و خلاقه در افراد باشد تا بتوانند اثر هنری را بیافرینند و نیاز به استعداد است. هنر یک مسئله ذاتی است و باید در وجود آدم باشد. یک کسی طبع شعر دارد و می‌تواند شعر بگوید ولی یک فرد دیگری ممکن است با اینکه خیلی به ادبیات فارسی وارد است و میزان اطلاعات و سوادش هم ۱۰ برابر یک فرد شاعر است ولی یک بیت شعر هم نمی‌تواند بگوید. برای گفتن شعر باید یک استعداد ذاتی به‌خصوصی وجود داشته باشد و باید طبع شعر در مغز آن فرد باشد تا بتواند شعر بگوید.

غیر از آنها چرا برای ما جاافتاده که هر چه خوبی هست و برتری، در غرب است؟

ما خودمان هم توجه نمی‌کنیم به این مسئله. غیر از تبلیغات آنها. اگر قرار است کسی برود از جایی دیدن کند، نمی‌رود موزه را ببیند، می‌رود مثلاً یک فروشگاه را می‌بیند که پر است از اجناس خارجی؟

برای اینکه علاقه نیست. اول باید علاقه باشد و این مسئله از کودکی در ذهن آدم‌ها باید جا بیفتد و نباید مایه تمسخر شود به گونه ای که اگر مثلاً کسی بگوید، من رفتم امروز موزه را دیدم، دیگران بگویند این اصلاً چرا رفته موزه را دیده؟ مگر موزه چیست؟ یک مشت وسیله کهنه را گذاشته‌اند آنجا و او بیخودی رفته به آنها نگاه کرده و وقتش را تلف کرده است، اصلاً موزه دیدن ندارد، مگر کسی موزه می‌رود! در صورتی که اگر شما به موزه لوور یا موزه‌های دیگر در کشورهای اروپایی بروید، می‌بینید مردم صف کشیده‌اند که به نوبت بروند داخل و موزه پر است از آدم و آن وقت آنها کار هم می‌کنند روی این مسئله و به هنر اهمیت می‌دهند. الان همین موزه لوور با تمام این درآمدی که دارد و واقعاً همین طور که گفتم مردم صف می‌کشند برای تماشایش و پول می‌دهند، بلیت می‌خرند و جمع این پول‌ها مبلغ کلانی می‌شود، اما هر سال ضرر می‌دهد و دولت فرانسه کمک می‌کند به موزه که سرپا باشد، یعنی این پول‌ها کافی نیست برای گرداندن موزه و موزه بسیار خرج دارد و این شوخی نیست. بیخود نیست که تمام مردم دنیا می‌روند پاریس که موزه لوور را تماشا کنند. اما ما در این زمینه غفلت های بسیاری داریم.

نقش اساتید هنری در این میان چیست؟

باید مقاله بنویسند و توجه جوان‌ها را بیشتر به این مسئله جلب کنند و آثار و هنرمندان خودمان را ببرند به آنها معرفی کنند. جوانی که وارد دانشکده هنر شده که اطلاعی ندارد، این وظیفه اساتید است که هنرمندان را به جوانان معرفی کنند و آنها را به موزه‌ها ببرند و آثار را به آنها بشناسانند.

محمودخان صبا در چه سالی فوت کردند؟

محمودخان ملک‌الشعرا صبا در سال ۱۳۱۱ ه.ق یعنی یک سال قبل از ترور ناصرالدین شاه در تهران در گذشت و آرامگاه ابدی او در استان حضرت عبدالعظیم می‌باشد. نظمی تبریزی در ماده تاریخ در گذشت آن شاعر هنرمند گفته است:

جستم ز خرد چو سال فوتش
گفت آه صبا لب از سخن بست

که این آه صبا لب از سخن بست را اگر به حروف ابجد محاسبه کنند تاریخ فوت محمودخان است و می‌شود سال ۱۳۱۱ ه.ق.

با سپاس از زمانی که در اختیار ما گذاشتید.